



بالاخره داریم
حرکت میکنیم....!



女王的 手术刀

CHAPTER 52

مردم پرافتخار امپراتوری،



.....

.....

یکبار دیگر، از پروردگار
خواهانم همه شما را
حفظ کند.



لیندن،



بله.

ما سربلند بیرون
خواهیم آمد.



بزارین جمهوری فرانسه
عاقبت جنگ با امپراطوری
ما رو ببینه.

ما سربازان پرافتخار
امپراطوری بریتیا
هستیم. پس تا زمانی
که متحدیم،



مهم نیست چه تعداد
سرباز فرانسوی در برابر ما مبارزه
خواهند کرد، ما تا آخرین نفرشون
رو شکست خواهیم داد.

زمانی که برگردیم،
یک جشن برگزار
خواهیم کرد.

مردم شهر اسم
سربازانمون رو تا ابد جاویدان
نگه خواهند داشت!

زنده بلا امپراتوری بریتیا!



برای پیروزی امپراتوری!





بعضی از شما در
جنگ زخمی یا کشته
خواهید شد.

من به عنوان یک
پزشک در کنار شما می‌جنگم،
ولی مطمئن نیستم بتوانم
همه شما رو نجات بدم.

اگرچه مطمئنم که...

زمانی که هر کدام از شما
از درد عذاب میکشه، من
کنارتون خواهم موند.

و تمام تلاشم رو میکنم
تا افراد بیشتری به خونه پیش
خانوادمشون برگردن.



قول میدم حداکثر
تلاشم رو بکنم تا اجازه ندم افراد
زیادی قربانی بشن.

پروردگار همه شما
رو حفظ کنه.





این برای اینه که
سربازا ببینن؟

زنده باد ولیعهد!
زنده باد شاهزاده!
زنده باد رومانف!

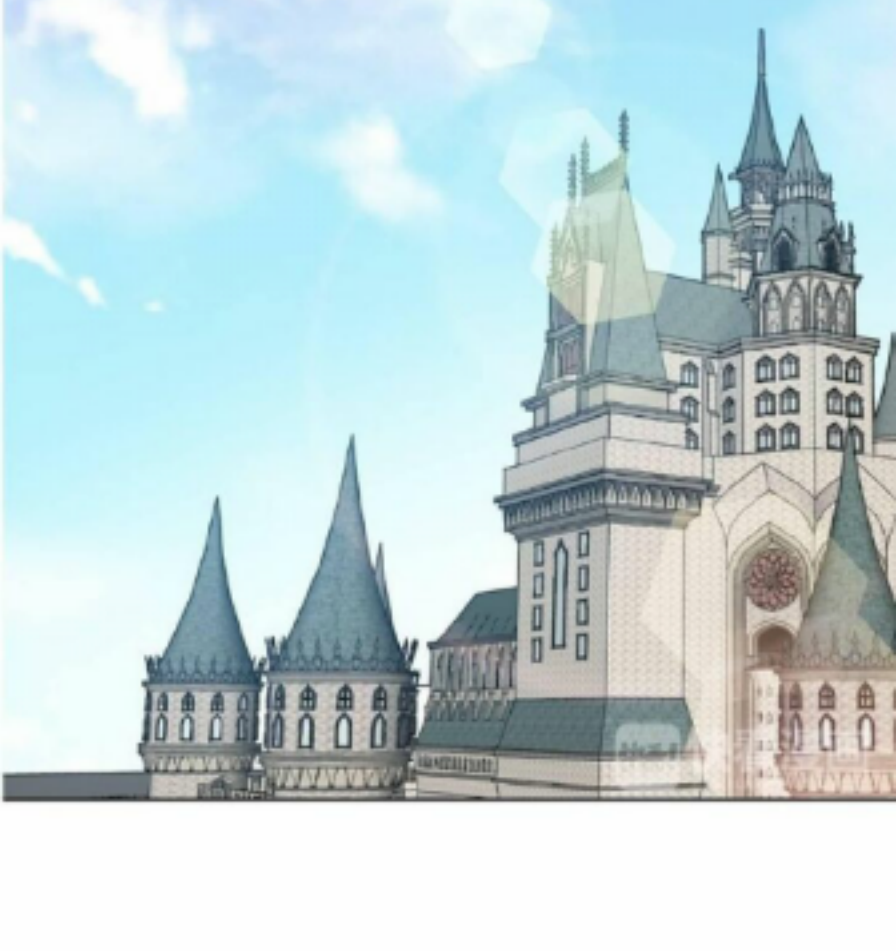
برای پیروزی
امپراتوری!

الیزه...

آخرش هم نتونستم
از رفتن به جنگ
منصرفش کنم.

حتی اگه تلاش کنم
وسط جنگ بفرستمش عقب،
مطمئنم گوش نمیده...

تمام کاری که میتونم
انجام بدم اینه که ازش
محافظت کنم.



اینجا چیکار
میکنین عالیجناب؟



دیگه چیه؟

قبل رفتن باید مادرم
رو ببینم.

مراسم امروز نیست؟

اگه میرفتم مجبور
بودم به حرف بی معنی
پدرم گوش کنم، برای همین
اول معاون رئیس رو فرستادم.

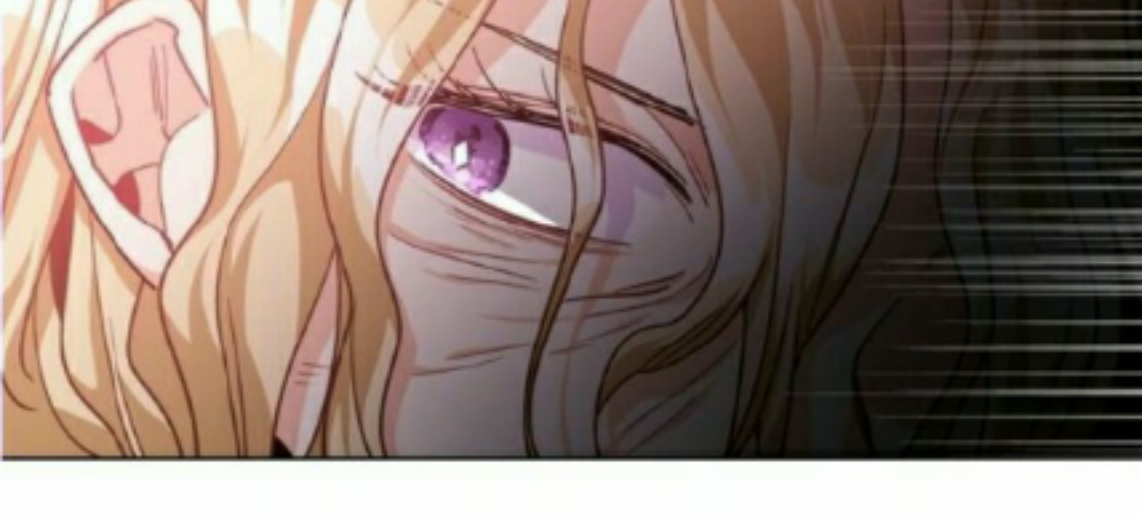
شما باید امروز
برگردین عالیجناب.

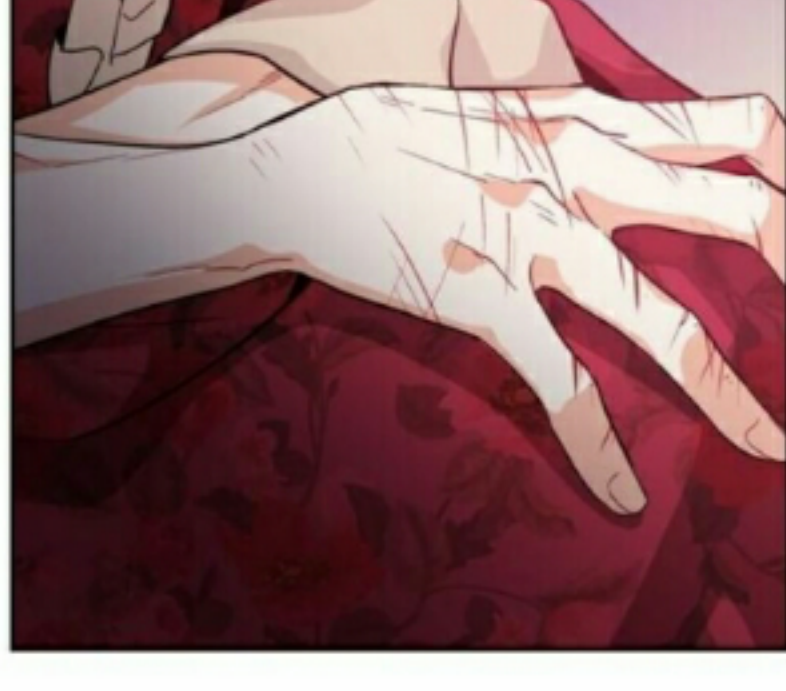
.....

ما مادر و پسریم.

میگی چیکار کنم؟
اگه امروز نبینمش باید صبر
کنم جنگ تموم بشه.
فقط میخوام سر بزنم.







برو داروهاش
رو بیار.



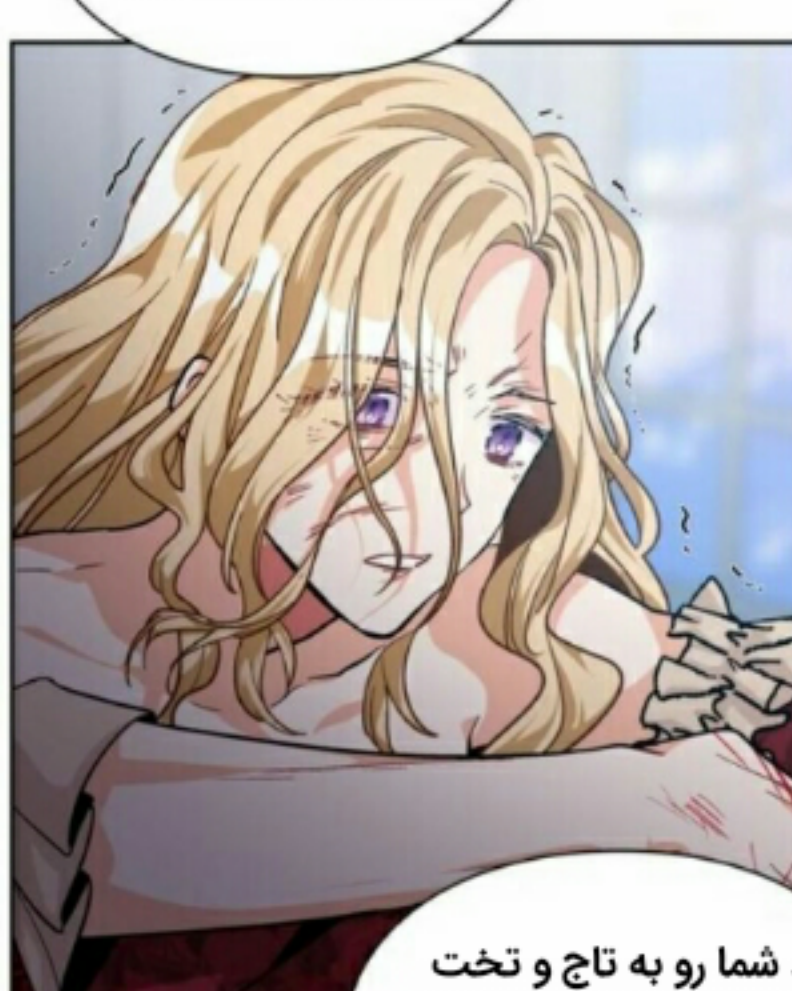
بله عالیجناب.

من دارم به شبه
جزیره کریم میرم مادر



جایی که افرادمون
توی جنگ کشته شدن.

من خوشبختی
شما رو میارم،



بعد شما رو به تاج و تخت
میرسونم و کاری میکنم
ملکه بشید، پس...





باید بهتر
بشین، مادر دوست
داشتمی من



صرف نظر از تاج و تخت،
من واقعا دلم میخواد سفر کنم.

سفرم به شرق خیلی
شگفت انگیز بود.



رفتن با الیزه باید
باحال باشه.

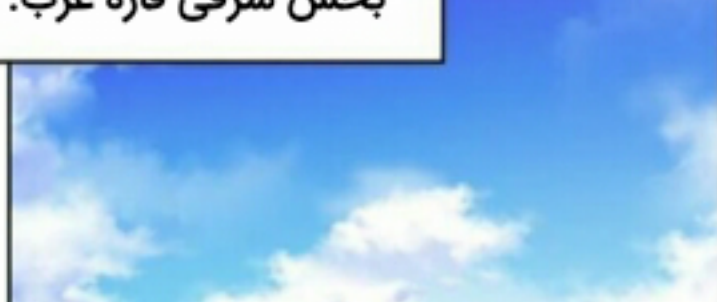
اون مطالعات پزشکی میکنه
و من ازش محافظت میکنم.
چه امپراتور بشم یا نشم، ازش
میخوام با من به سفر بیاد.



دارم با کی
شوخی میکنم؟



آن سوی امپراتوری بریتیا،
در شبه جزیره کریم،
بخش شرقی قاره غرب.



خب، روزنامه بریتیا
خیلی جذابه.



سخنرانی باباهه اونقدر جدی
بوده که روزنامه های جمهوری
نتونستن چیزی بنویسن.

این دختر، نامزد ولیعهد،
داره به جنگ میره؟



الیزه دِ کلارنس.



چه دختر زیبایی.

میخوام مال
خودم باشه.



اگه ارتش امپراتوری
رو شکست میدم، میتونم
داشته باشمش.



اون پاداش پیروزی
من میشه.

چه اون دختر و چه مبارزه
بین جمهوری و امپراطوری،
این جنگ حسابی سرگرم
کننده‌ست.